هدف نظم بديع جهانى (توقيع موّرخ ۲۸ نوامبر ۱۹۳۱م)

حضرت شوقى افندى

ترجمه شده. زبان اصلی انگلیسی



## ﴿ هدف نظم بديع جهانی ﴾

## توقيع موّرخ ۲۸ نوامبر ۱۹۳۱

ياران راستان امر حضرت بهاءالله

سير جبری و سرسخت حوادث اخير، عالم بشريّت را بسوی هدفی که حضرت بهاءالله از قبل تعيين و پيش بينی فرموده اند نزديکتر ميسازد بدردهای و مصائب مهيبی که جهان را فرا گرفته بنگرد در می يابد که آن دردها علامت آنست که زمان وضع حمل جهان فرا رسيده و نوزادی در شرف تولّد است.

بی مناسبت نيست در اين وقت که در سراسر عالم مراسم دهمين سال فرقت پر حرقت حضرت عبدالبهاء را برگزار می نمائيم به تعاليم مبارکی که حضرتش چون ميراثی مرغوب به جهان سپرده بينديشيم و در پرتو آن تعاليم، وقايع و حوادثی را که ظهور تدريجی نظم جهانی حضرت بهاءالله را تسريع نموده مطالعه کنيم.

درست ده سال پيش خبر صعود حضرت عبدالبهاء به عالم مخابره شد و يگانه کسی که در بحبوحه مصائب و بليّات مقدّر عالم، با محبّت و قدرت و حکمت نافذ خويش ميتوانست مرهم درد و ملجأ و پناه بشر دردمند باشد رخت از ميان ما بر بست. ما مشتی دلدادگان روی دلجويش و روشندلان پرتو انوارش هنوز بياد ميآوريم که در اواخر حيات عنصريش به مصائب و اضطراباتی اشاره می فرمود که مقدّر است در اين جهان بشر گمراه و از خدا بی خبر را در بر گيرد. هنوز بعضی از ما به خاطر داريم که در پايان جنگ جهانی اوّل \_ جنگی که چنان وحشت و دهشتی را برانگيخت و چنان تلفاتی را ببار آورد و چنان مشکلاتی را احداث کرد و چنان نفوذ عميق و گسترده ای را در سرنوشت جهانيان بر جای نهاد \_ در پايان چنان جنگی در آن اوان که جشنهای پر شور و با نشاطی بر پا بود حضرت عبدالبهاء باب زيارت را مفتوح کرد و در حضور زائرين با لحنی شديد و صريح و با قدرتی بيانات پر معنايی را ايراد ميفرمود که اين معاهده صلحی که ملل و امم عالم مظهر غلبه حقّ و عدالتش ميخواندند و وسيله مؤثّر صلح پايدارش ميشمردند. جز فريبی ظالمانه نيست و برای بشر غافل و تنبّه ناپذير جز عواقبی وخيم اثری در بر ندارد و چه بسيار امثال اين بيانات مبارکه را ميشنيديم که می فرمود: از زبان خاص و عام کلام صلح و سلام جاری است ولی در قلوبشان آتش ضغينه و بغضاء مشتعل. چه بسيار می شنيديم که با صدائی رسا می فرمود اين سندی که بی چون و چرا آنرا منشور آزادی بشريّت توصيف می کنند در درون خويش تخم نفاقی دارد که دوباره عالم را به زنجير اسارت خواهد کشيد. و امثال اين کلمات را در زمانی بيان ميفرمود که هنوز هلهله شادمانی و غريو پيروزی و کامرانی از همه جا بلند بود و هنوز ادنی شکّ و شبهه ای از طرفی اظهار نميشد و حال پس از گذشت ده سال چه بسيار است شواهدی که صحّت قضاوت خطا ناپذيرش را تأييد می نمايد.

ده سال پر از اضطراب و آشوب و پر از درد و رنج و پر از عواقب شوم برای آينده تمدّن بشری، جهان را به لب پرتگاهی کشانده که شدّت خطرش از حدّ تصوّر ما بيرون است. افسوس که آن غريو شادمانی امضاء کنندگان معاهده صلح ورسای با صدای ناله و حنينی که در اين زمان پر از يأس و حرمان. از غالب و مغلوب بگوش ميرسد چقدر تفاوت دارد. زيرا نه نيروئی که طرّاحان و تضمين کنندگان معاهدات صلح تدارک ديده بودند و نه آمال عاليه ای که به مصنّفين ميثاق جامعه ملل الهام بخشيده بود، هيچ کدام نتوانست سدی را به وجود آورد که بتواند از هجوم قوائی که بنيان آن جامعه صعب الوصول را از داخل متزلزل می ساخت جلوگيری کند و همچنين نه مفادّ و موادّی را که کشورهای غالب در موافقت نامه صلح، تدوين و تحميل کرده بودند و نه دستگاه مؤسّساتی که رئيس جمهور دور انديش و خردمند امريکا پيش بينی کرده بود هيچ کدام قادر نبود عملاً و نظراً، قوام و اصالت نظامی را که در ايجادش کوشيده بودند تضمين و تأمين نمايد.

حضرت عبدالبهاء در ژانويه ۱۹۲۰ در يکی از مکاتيب خويش چنين می فرمود: "اين ظلمات منکشف نگردد و اين امراض مزمنه شفا نيابد بلکه روز بروز سخت تر شود و بدتر گردد. بالکان آرام نگيرد از اوّل بدتر شود دول مقهوره آرام نگيرند به هر وسيله تشبّث نمايند که آتش جنگ دوباره شعله زند حرکتهای تازه عمومی تمام قوّت را در تنفيذ مقاصد خويش مجری خواهد نمود حرکت شماليّه خيلی اهميّت خواهد يافت و سرايت خواهد کرد." از زمان صدور اين کلمات تا به حال مشکلات اقتصادی و آشوبهای سياسی و بحرانهای مالی و ناآراميهای مذهبی دست به دست هم داده و بر دوش جهان خسته از جنگ، بار سنگين فقر و فاقه ای نهاده که مزيد بر علّت گشته است. در نتيجه حدوث آن همه بحرانهای متتابع و سريع الوقوع، ارکان جامعه انسانی چنان متزلزل شده است که چون به هر طرف و به هر قارّه ای که روی آوريم و به هر گوشه دور افتاده ای که توجّه نمائيم می بينيم دچار هجوم و تاخت و تاز نيروهائی گشته که نه می توان مهارش نمود و نه از ميانش برداشت.

اروپا که تا به حال مهد تمدّنی پر تفاخر و خود ستا بود و مشعلدار آزادی و سرچشمه صنعت و تجارت جهان به شمار ميرفت حال خود را مبهوت و حيران صحنه آشوبها و اضطرابات عظيمی می يابد و می بيند که مرامهای مقبول ديرينه سياسی و اقتصاديش در بوته امتحان افتاده و از دو طرف، هم از سوی قوای ارتجاع و هم از جانب افراطيّون لجوج و سرسخت تحت فشار در آمده است. در قلب آسيا از راه دور فرياد و غرّش شومی به گوش می آيد که ناشی از حملات مستمرّ مرامی نوظهور است. مرامی که با انکار خدا و اعراض از قوانين و اصول الهی اساس جامعه انسانی را تهديد می کند و عربده و هياهوی يک نوع وطن پرستی نوخاسته همراه با لااباليگری و شکّاکی و لا مذهبی سبب مزيد بدبختی قارّه ای گشته که تا به حال مظهر ثبات و دوام و آرامش و قوام بوده است. از قارّه تاريک افريقا نيز روز بروز آثار اوليّه انقلابی پديدار است که آگاهانه با عزمی راسخ با روشهای استعمار سياسی و اقتصادی دست و پنجه می يازد و اين نيز خود بر وسعت و شدّت مصائب و مشکلات عصر ما ميافزايد.

حتّی امريکا که تا اين اواخر به سياست کناره گيری و استغنای اقتصاديش و پا برجائی مؤسّساتش و آثار رفاه رو به نموّش و ازدياد حيثيّت و اعتبارش مينازيد ديگر نتوانست در مقابل قوای محرّکه ای که آن کشور را به لب پرتگاه بحران شديد اقتصادی کشانده و اساس حيات صنعتی و اقتصاديش را تهديد می کند مقاومت نمايد.

استراليای دور دست هم که تصوّر ميرفت به دليل دوری اش از مرکز طوفان اروپا از مطائب و بلايای آن فارّه بيمار محفوظ و در امان باشد ناگزير به ورطه بلا افتاده قادر نيست که خود را از اين مهلکه رها سازد.

در محيط مجهودات بشری در شئون اجتماعی و اقتصادی و سياسی، هرگز چنين تغييرات عظيم و دامنه داری که اينک در نقاط مختلف جهان به وقوع می پيوندد وجود نداشته است و هرگز منابع خطرات گوناگون به مانند آنچه امروز پايه بنيان جامعه بشری را متزلزل می سازد ديده نشده است و چون در وضع کنونی جهان پر آشوب و آشفته تأمّل نمائيم بر اهميّت است اين بيان حضرت بهاءالله بيشتر واقف شويم که می فرمايد: "غفلت تا کی؟ اعتساف تا کی؟ انقلاب و اختلاف تا کی؟ ... فی الحقيقه ارياح يأس از جميع جهات در عبور و مرور است انقلابات و اختلافات عالم يوماً فيوماً در تزايد. آثار هرج و مرج مشاهده ميشود چه که اسبابی که حال موجود است به نظر موافق نمی آيد ..."

تأثيرات نا مطلوب نحوه زندگانی متجاوز از سی ميليون نفر که در اروپا تحت عنوان اقليّت زندگی می کنند، بار سنگين و يأس آوری که خيل روزافزون بيکاران بر دوش دول و ملل نهاده اند مسابقه ناهنجار و عنان گسيخته تسليحات که هر روز بيشتر از پيش دارائی ملل فقير محنت زده را می بلعد. دلسردی و يأسی که بازارهای مالی جهان با آن روبرو هستند. نظام عرفی و جدا از مذهب دولتها که در اين زمان بر قلعه های محکم معتقدين پای بند مسيحيّت و اسلام می تازد همه دلائل و اشارات نامبارکی هستند که از تزلزل و عدم ثبات بنيان تمدّن معاصر حکايت می کنند. پس عجب نيست که می بينيم يکی از متفکّرين مشهور و خردمند اروپا چنين بيان گستاخانه ای را اظهار داشته است: "جهان در اين زمان خطرناکترين مرحله تمدّن خود را می گذراند." و ديگری می نويسد "از دو حال خارج نيست ما اکنون يا در آستانه فاجعه مرگباری قرار گرفته ايم و يا در مقابل فجر عصر نوين و برتری هستيم که در آن خرد و راستی فرمانروائی خواهد داشت. و در چنين عصر و زمانی است که اديان از بين ميروند و دوباره متولّد می شوند."

چون به افق سياسی بنگريم ملاحظه می کنيم که صف آرائی نيروهائی که دوباره قارّه اروپا را به اردوهای متخاصم منقسم ساخته بالمأل به تصادمی منجر می گردد که به پايان فصل درازی در تاريخ تکامل انسانی منجر خواهد شد و اين چيزی است که جنگ جهانی (اوّل) نتوانست به انجام رساند. آيا مقدّر چنين نيست که ما حارسان اين آئين بی همتا شاهد تغييرات شگرفت و انقلاب سازی باشيم که نظير تغييرات و تحوّلاتی که در آستانه انقراض امپراطوری روم به ظهور رسيد، از نظر سياسی تغييراتی اساسی در بر دارد و از لحاظ دينی فوائدی بسيار در کنار؟ کمی تأمّل و تفکّر هر يک از پيروان هوشيار و بيدار حضرت بهاءالله را متوجّه ميسازد که چه بسا از دل فوران اين آتشفشان جهانی، نيروها و قوای روحانی جانبخشی برخيزد که بسيار از عظمت و جلالی که ملازم با تأسيس آئين مسيح بود پر شکوه تر باشد؟ آيا ممکن نيست که در بحبوحه درد و رنج اين جهان پر هيجان، دين نوظهوری تولّد يابد که قوّت و وسعتش به مراتب از قوای جهان آفرين اديان گذشته که بمشيّت يزدانی در فواصل معيّن برای احياء جهان و جهانيان ظاهر شده اند بيشتر باشد؟ آيا ممکن نيست که ورشکستگی تمدّن مادّی و خودستای کنونی سبب شود علفهای هرزه ای که مانع شکفتن نهال امر الهی است وجين گردد؟

بگذاريد تا حضرت بهاءالله با کلمات خويش چراغی فرا راه ما دارد و ما را از اين چاههائی که عصر کنونی در راه ما بوجود آورده برهاند و به سلامت به مقصد رهبری فرمايد.

حضرت بهاءالله در اواخر قرن نوزدهم چنين بيان فرمود: "عالم منقلب است و انقلاب او يوماً فيوماً در تزايد و وجه آن بر غفلت و لامذهبی متوجّه و اين فقره شدّت خواهد نمود و زياد خواهد شد بشأنی که ذکر آن حال مقتضی نه و مدّتی بر اين نهج ميرود و اذا تمّت الميقات يظهر بغتةً ما ترتعد به فرائص العالم اذا ترتفع الاعلام و تغرّد العنادل علی الافنان."

**ضعف سياستمداری**

ای ياران عزيز افسوس که عالم بشريّت چه از لحاظ اخلاق انفرادی و چه از حيث روابط اجتماعی چنان از راه راست منحرف گشته و چنان رنج کشيده که به هيچ وجه حتّی مساعی و تدابير سياستمداران و زمامداران بی طرف و خوش نيّت و ساعی و فداکار نيز نمی تواند به نجاتش پردازد. نه طرح ها و نقشه هائی که سياستمداران والا مقام کشيده باشند و نه مبادی و اصولی که خبرگان بلند پايه علم اقتصاد وضع کرده باشند و نه تعاليمی که اخلاقيّون در ترويجش کوشا هستند هيچ يک نمی تواند بالمآل اساس و شالوده متينی را تدارک بيند که بر آن بتوان آينده اين جهان آشفته را بنا نمود.

هرگز اصرار و الحاح خردمندان خوش نيّت که مردمان را به بردباری و تفاهم نسبت به هم دعوت می نمايند جهان را آرام نسازد و تاب و توان از دست رفته اش را باز نگرداند. هرگز طرح نقشه های کلّی و عمومی در تعاون و تعاضد بين المللی هر قدر وسيع و دور انديش باشد، ريشه فسادی را که توازن جامعه کنونی را بر هم زده قلع و قمع نتواند. حتّی ميتوان گفت که تشکيل سازمانی برای ايجاد اتّحاد سياسی و اقتصادی جهان که اين روزها بسيار بر سر زبانهاست عاجز است تا سمّ مهلکی را که حيات اجتماعی مردم و نظم ملل را تهديد می کند نوشداروئی شود. پس ديگر چاره ای نمی ماند مگر آنکه طرحی الهی را که حضرت بهاءالله در نهايت وضوح و بساطت در قرن نوزدهم اعلان فرموده به دل و جان بپذيريم زيرا آن طرح محتوی نقشه هائی است که خداوند متعال جهت حصول وحدت بشر در اين عصر و زمان ارائه فرموده و هر يک از اجزاء مرکبّه اش قادر است در مقابل نيروهای جانکاهی مقاومت نمايد که اگر چاره نشود جسم عليل و مأيوس جامعه انسانی را به کلّی به تحليل خواهد برد. پس بشر خسته و درمانده را ديگر چه چاره ای است مگر آنکه به سوی اين هدف يعنی به سوی نظم بديع جهانی روی آرد. نظمی که اساسش الهی است و نطاقش جامع و عالمگير و اصولش متّکی بر عدل و انصاف و عناصر و اجزايش بی نظير و مثيل.

**مبانی نظم جهانی**

دقائق و عظمت اين نظم بديع حضرت بهاءالله را امروز احدی ادراک نتواند و وسعت امکانات و تصرّفاتش را کسی حتّی در اين عصر مترقّی عالم انسانی عارف نشود و فوائد و نتائج آتيه اش را در نيابد و عظمت و جلالش را تصوّر ننمايد. آنچه را که امروز از آن نظم بديع دريافت توان کرد به منزله لمحه بصری بر اوّلين پرتو فجر موعود است که در ميقات مقرّر ظلمات عالم انسانی را محو و زائل سازد و در زمان حاضر آنچه از ما بر ميآيد آنست که به ذکر کلّياتی از مبادی اساسی نظم بديع حضرت بهاءالله مبادرت ورزيم که مبيّن منصوص و مرکز ميثاقش توضيح و تبيين فرموده است.

هيچ عقل سليمی آشکار نتواند نمود که آشوب و مصيبتی که مردم اين روزگار را احاطه کرده اکثراً نتيجه مستقيم جنگ بين الملل و غفلت و کوته بينی طرّاحان معاهده صلح است. هيچ شخص بی طرفی ترديد ندارد که تعهّدات مالی که در دوره جنگ جهانی به وجود آمد و نيز طوق سنگين غرامتهائی که بر گردن ملل مغلوب افتاد غالباً سبب توزيع نامتناسب طلا و بالنتيجه کمبود آن به عنوان پشتوانه پول شد که اين نيز به نوبه خود علّت تنزّل فاحش قيمتها گرديد و بر سنگينی بار کشورهای فقير افزود. بر هيچ ناظر منصفی پوشيده نيست که مقروض بودن کشورها سبب شد که فشاری سخت بر مردم اروپا وارد آيد و موازنه بودجه های ملّی را بر هم زند و صنايع ملّی را فلج سازد و بر عدّه بيکاران بيفزايد.هيچ کس نيست که هر قدر ساده و سطحی باشد اذعان ننمايد که حسّ انتقام جوئی و سوء ظن و ترس از رقابت ناشی از جنگ که همه را معاهده صلح تثبيت و ترويج کرده، سبب شده است که مسابقه تسليحاتی ازدياد يابد. چنانکه مبلغی گزاف بيش از يکهزار ميليون ليره در يکسال گذشته (۱۹۳۰) فقط صرف تسليحات شده که اين خود رکود و کسادی بازار اقتصادی را ببار آورده است. وطن پرستی کوته نظرانه و ظالمانه مبتنی بر مطالبه خود مختاری که مولود جنگ جهانی بود و سبب شد که تعرفه های گمرکی سنگين وضع گردد و به جريان سالم تجارت بين المللی و دستگاه مالی عالم لطمه ای شديد وارد آورد بر کسی پوشيده نيست و فقط معدودی قليل ممکن است آنرا نپذيرند.

با تمام اين احوال درست نيست اگر بگويئم جنگ جهانی(با تمام تلفاتی که داشت و با همه تعصّباتی که برانگيخت) فقط و فقط مسئول اين سرگردانی و اضطرابی است که امروز هر جزء از اجزاء مدنيّت جهان را احاطه نموده، جوهر مطلب که بايد بر آن تأکيد کنم اين است که علّت اصلی نا آرامی اين عصر آنگونه حوادثی نيست که از مقتضيّات مرحله موقّت تحوّل اين جهان دائم التّغيير باشد بلکه علّت اصليش اين است که زمامدارانی که سرنوشت افراد و ملل را در قبضه خود دارند نتوانسته اند سيستم های اقتصادی و دستگاههای سياسی خويش را با حوائج و نيازمنديهای اين عصر سريع الانتقال هم آهنگ و مطابق سازند. بايد پرسيد اين بحرانهای پی در پی که جامعه کنونی را به لرزه می افکند آيا در درجه اوّل بدان سبب نيست که پيشوايان و زمامداران جهان عاجز از آنند که مقتضيات اين عصر را درست تشخيص دهند و يکباره خود را از افکار از پيش ساخته و عقائد دست و پا گيرشان برهانند و دستگاه حکومتشان را چنان تغيير دهند که با موازين وحدت عالم انسانی که همانا مقصد اصلی و غائی آئين حضرت بهاءالله است منطبق گردد؟ زيرا اصل وحدت عالم انسانی که حجر زاويه نظام جهان آرای حضرت بهاءالله است تحقّقش ممکن نيست جز آنکه طرح بديعش برای اتّحاد بشر که قبلاً بدان اشارت رفت تنفيذ شود.

حضرت عبدالبهاء می فرمايند: "در هر ظهوری که اشراق صبح هدی شد موضوع آن اشراق امری از امور بود ... امّا در اين دور بديع و قرن جليل اساس دين الله و موضوع شريعت الله رأفت کبری و رحمت عظمی و الفت با جميع ملل و صداقت و امانت و مهربانی صميمی قلبی با جميع طوائف و نحل و اعلان وحدت عالم انسانست ..."

براستی چقدر جای تأسّف است که امروز رهبران جامعه و مؤسّسات بشری که به کلّی از روح اين عصر غافلند می کوشند که امور را با موازينی اداره نمايند که به اعصار پيشين يعنی زمانی تعلّق داشت که ملّتها می توانستند در حدود و ثغور خود متّکی به نفس باشند و حال آن موازين قديمه را می خواهند در عصری بکار ببرند که بيش از دو راه در پيش ندارند يا بايد در ظلّ طرحی که حضرت بهاءالله ارائه فرموده با هم متّحد شوند يا به راه ديگر روند که سرانجامش به نابودی می کشد لهذا در اين لحظه خطير در تاريخ جهان، شايسته چنان است که همه رهبران عالم در تمام ممالک چه کوچک و چه بزرگ، چه در شرق و چه در غرب، چه غالب و چه مغلوب، به ندای جانفزای حضرت بهاءالله گوش هوش فرا دارند و همّ خود را وقف اتّحاد بشر سازند، به اطاعت و وفا به امر اعظمش پردازند و بی چون و چرا قيامی مردانه نمايند تا نوشداروی عافيت بخشی را که پزشک آسمانی برای دردهای بشر دردمند تجويز فرموده به تمام و کمال به کار برند و افکار از پيش ساخته را به کلّی به يکسو افکنند و از جميع تعصّبات ملّی دست بردارند و اين پند حضرت عبدالبهاء مبيّن منصوصش را به جان بشنوند که به يکی از صاحب منصبان عالی مقام حکومت امريکا بيان داشته و در جواب سؤالش که به چه نحو ميتواند به دولت و ملّت خدمت نمايد چنين فرموده: "چنانچه در خير امريکا سعی مينمائی بايد خير خواه عموم ملل و ممالک باشی و چون عالم را وطن خويش شماری بايد بکوشی که اصل حکومت فدرالی به نحوی که در حکومت امريک معمول است در ميان عموم ملل و اقوام رواج يابد." (ترجمه) و نيز حضرت عبدالبهاء در رساله مدنيّه که درباره تجديد نظام آينده جهان مطالب بسيار مهمّی دارد چنين مرقوم داشته اند: "بلی تمدّن حقيقی وقتی در قطب عالم علم افرازد که چند ملوک بزرگوار بلند همّت چون آفتاب رخشنده عالم غيرت و حميّت به جهت خيريّت و سعادت عموم بشر به عزمی ثابت و رأيی راسخ قدم پيش نهاده مسئله صلح عمومی را در ميدان مشورت گذارند و به جميع وسائل و وسائط تشبّث نموده عقد انجمن دول عالم نمايند و يک معاهده قويّه و ميثاق و شروط محکمه ثابته تأسيس نمايند و اعلان نموده به اتّفاق عموم هيأت بشريّه مؤکّد فرمايند. اين امر اتمّ اقوم را که فی الحقيقه سبب آسايش آفرينش است کلّ سکّان ارض مقدّس شمرده جميع قوای عالم متوجّه ثبوت و بقای اين عهد اعظم باشند و در اين معاهده عموميّه تعيين و تحديد حدود و ثغور هر دولتی گردد و توضيح روش و حرکت هر حکومتی شود و جميع معاهدات و مناسبات دوليّه و روابط و ضوابط مابين هيأت حکومتيّه بشريّه مقرّر و معيّن گردد و کذلک قوّه حربيّه هر حکومتی به حدّی معلوم مخصّص شود. چه اگر تدارکات محاربه و قوّه عسکريّه دولتی ازدياد يابد سبب توهّم دول سائره گردد. باری اصل مبنای اين عهد قويم را بر آن قرار دهند که اگر دولتی از دول من بعد شرطی از شروط را فسخ نمايد کلّ دول عالم بر اضمحلال او قيام نمايند بلکه هيأت بشريّه به کمال قوّت بر تدمير آن حکومت برخيزد. اگر جسم مريض عالم به اين داروی اعظم موفّق گردد البتّه اعتدال کلّی کسب نموده به شفای دائمی باقی فائز گردد ..."

و نيز در ادامه آن بيان می فرمايند:

"بعضی اشخاص که از همم کليّه عالم انسان بی خبرند اين امر را بسيار مشکل بلکه محال و ممتنع شمرند. نه چنان است بلکه از فضل پروردگار و عنايت مقرّبين درگاه آفريدگار و همّت بی همتای نفوس کامله ماهره و آراء فرائد زمانه هيچ امری در وجود ممتنع و محال نبوده و نيست. همّت همّت غيرت غيرت لازم است. چه بسيار امور که در ازمنه سابقه از مقوله ممتنعات شمرده ميشد که ابداً عقول تصوّر وقوع آنرا نمی نمود حال ملاحظه می نمائيم که بسيار سهل و آسان گشته. و اين امر اعظم اقوم که فی الحقيقه آفتاب انور جهان مدنيّت و سبب فوز و فلاح و راحت و نجاح کلّ است از چه جهت ممتنع و محال فرض شود و لابدّ بر اينست که عاقبت شاهد اين سعادت در انجمن عالم جلوه گر گردد."

**هفت شمع وحدت**

حضرت عبدالبهاء در يکی از الواح در توضيح بيشتری راجع به اين موضوع جليل می فرمايد: "در دوره های سابق هر چند ائتلاف حاصل گشت ولی به کلّی ائتلاف من علی الارض غير قابل بود زيرا وسائل و وسائط اتّحاد مفقود و در ميان قطعات خمسه عالم ارتباط و اتّصال معدوم. بلکه در بين امم يک قطعه نيز اجتماع و تبادل افکار معمور لهذا اجتماع جميع طوائف عالم در يک نقطه اتّحاد و اتّصال و تبادل افکار ممتنع و محال. امّا حال وسائل اتّصال بسيار و فی الحقيقه قطعات خمسه عالم حکم يک قطعه يافته و از برای هر فردی از افراد سياحت در جميع بلاد و اختلاط و تبادل افکار با جميع عباد در نهايت سهولت ميسّر به قسمی که هر نفسی به واسطه نشريّات مقتدر بر اطّلاع احوال و اديان و افکار جميع ملل و همچنين جميع قطعات عالم يعنی ملل و دول و مدن و قری محتاج يکديگر و از برای هيچ يک استغنای از ديگری نه زيرا روابط سياسيّه بين کلّ موجود و ارتباط تجارت و صناعت و زراعت و معارف در نهايت محکمی مشهود. لهذا اتّفاق کلّ و اتّحاد عموم ممکن الحصول و اين اسباب از معجزات اين عصر مجيد و قرن عظيم است و قرون ماضيه از آن محروم زيرا اين قرن انوار عالمی ديگر و قوّتی ديگر و نورانيّتی ديگر دارد اينست که ملاحظه می نمائی در هر روزی معجزه جديدی می نمايد و عاقبت در انجمن عالم شمعهای روشنی برافروزد و مانند بارقه صبح اين نورانيّت عظيميه آثارش از افق عالم نمودار گشته. شمع اوّل وحدت سياسی است و جزئی اثری از آن ظاهر گرديده. و شمع دوّم وحدت آراء در امور عظيمه است آن نيز عنقريب اثرش ظاهر گردد. و شمع سوم وحدت آزادی است آن نيز قطعيّاً حاصل گردد. و شمع چهارم وحدت دينی است اين اصل اساس است و شاهد اين وحدت در انجمن عالم به قوّت الهيّه جلوه نمايد. و شمع پنجم وحدت وطن است در اين قرن اين اتّحاد و يگانگی نيز به نهايت قوّت ظاهر شود. جميع عالم عاقبت خود را اهل وطن واحد شمارند. و شمع ششم وحدت جنس است جميع من علی الارض مانند جنس واحد شوند. و شمع هفتم وحدت لسان است يعنی لسانی ايجاد گردد که عموم خلق تحصيل آن نمايند و با يکديگر مکالمه کنند اين امور که ذکر شد جميعاً قطعی الحصول است زيرا قوّتی ملکوتی مؤيّد آن ..."

**حکومت جهانی**

بيش از شصت سال پيش حضرت بهاءالله در لوحی خطاب به ملکه ويکتوريا رؤسای ارض را چنين مخاطب فرموده اند: "تدبّروا و تکلّموا فيما يصلح به العالم و حاله ... فانظروا العالم کهيکل انسان انّه خلق صحيحاً کاملاً فاعترته الامراض بالاسباب المختلفة المتغايرة و ما طابت نفسه فی يوم بل اشتدّ مرضه بما وقع تحت تصرّف اطبّاء غير حاذقة الّذين رکبوا مطيّة الهوی و کانوا من الهائمين و ان طاب عضو من اعضائه فی عصر من الاعصار بطبيبٍ حاذق بقيت اعضاء اخری فيما کان کذلک ينبئکم العليم الخبير ... الّذی جعله الله الدّرياق الاعظم و السّبب الاتمّ لصحتّه هو اتّحاد من علی الارض علی امر واحد و شريعة واحدة هذا لا يمکن ابداً الاّ بطبيب حاذق کامل مؤيّد لعمری هذا لهو الحقّ و ما بعده الاّ الضّلال المبين ..." و در همان لوح نيز می فرمايند: "... انّا نراکم فی کلّ سنةٍ تزدادون مصارفکم و تحملوها علی الرّعيّة ان هذا الاّ ظلم عظيم اتّقوا زفرات المظلوم و عبراته و لا تحملوا علی الرّعية فوق طاقتهم ... اصلحوا ذات بينکم اذاً لا تحتاجون بکثرة العساکر و مهمّاتهم الاّ علی قدر تحفظون به ممالککم و بلدانکم ... ان اتّحدوا يا معشر الملوک به تسکن ارياح الاختلاف بينکم و تستريح الرّعية و من حولکم ... ان قام احد منکم علی الأخر قوموا عليه ان هذا الاّ عدل مبين."

شکّی نيست که اين بيانات مهيمن و متين دلالت بر اين دارد که حکومتهای ملّی که هر نوع آزادی عمل را بر خود روا ميدانند بايد حدود و قيودی بر حاکميّت خويش بنهند تا بتوانند اوّلين قدم لازم را برای تشکيل اتّحاديّه ای از جميع ملل عالم در آينده ايّام بردارند زيرا مقتضای زمان چنين است که يک حکومت اعلای جهانی ايجاد شود که در ظلّ آن تمام ملل عالم به طيب خاطر از داشتن حقوق و اختياراتی از قبيل حقّ اعلان جنگ و حقّ وضع بعضی ماليات ها و کليّه حقوق مربوط به تسليحات صرفنظر نمايند. چنين حکومتی جهانی دارای يک قوّه مجريّه بين المللی خواهد بود که قدرت نهائی و بلامنازع خويش را بر هر عضو متمرّد و طاغی آن اتّحاديّه جهانی به کار خواهد بست. همچنين يک پارلمان جهانی خواهد داشت که انتخاب اعضايش با مردم هر کشور و با تأييد هر دولت خواهد بود. و نيز يک محکمه کبرای بين المللی بوجود خواهد آمد که حکمش قاطع و بر همه ممالک روا خواهد بود حتّی کشورهائی که مايل نباشند که قضايايشان به آن محکمه ارجاع گردد باز مجبور بر اطاعت از حکم صادره اش خواهند بود. در چنين جامعه جهانی جميع محدوديّت های اقتصادی به کلّی از ميان خواهد رفت. سرمايه و کار عواملی لازم و ملزوم يکديگر به شمار خواهد آمد. تعصّبات و منازعات مذهبی به کلّی فراموش و آتش عداوتهای نژادی تا ابد خاموش خواهد شد. يک مجموعه از قوانين بين المللی که محصول مشاورات نمايندگان پارلمان بين المللی است تدوين خواهد گشت که ضامن اجرايش واحدهای نيروی اتّحاديّه جهانی خواهند بود و بالاخره يک وطن پرستی کاذب و جنگاور به يک جهان دوستی و نوع پرستی تبديل خواهد شد. اينها است رئوس کلّی و برجسته نظمی که حضرت بهاءالله پيش بينی و تدبير فرموده و اعلی ثمره عصری است که به تدريج رو به بلوغ نهاده است.

حضرت بهاءالله خطاب به اهل عالم می فرمايد: "سراپرده يگانگی بلند شد به چشم بيگانگان يکديگر را مبينيد ..." "همه بار يک داريد و برگ يک شاخسار ..." "عالم يک وطن محسوب و من علی الارض اهل آن ..." "ليس الفخر لمن يحبّ الوطن بل لمن يحبّ العالم ..."

**وحدت در کثرت**

برای آنکه راجع به مقاصد حيات بخش آئين جهان آرای حضرت بهاءالله سوء تفاهمی در ميان نيايد بايد گفت که امر بهائی مقصدش هرگز آن نيست که شالوده جامعه کنونی عالم را زير و زبر نمايد بلکه آنست که بنيانش را وسعتی بيشتر بخشد و به مؤسّساتش شکل تازه ای دهد که موافق و مطابق با حوائج اين جهان دائم التّغيير باشد. تعاليم و قوانين حضرت بهاءالله با هيچ تابعيّت و سرسپردگی مشروعی تناقض ندارد و وفاداريهای اساسی را تضعيف نمی کند. مقصدش آن نيست که شعله وطن دوستی معقول و خردمندانه را در دلهای مردمان خاموش سازد يا نظام خودمختاری ملّی را از ميان بردارد زيرا هم با آفت مرکزيّت افراطی در اداره امور و هم با متّحد الشّکل و يکنواخت بودن شئون عالم مخالف است. کليد رمزش شعار وحدت در کثرت است چنانکه حضرت عبدالبهاء می فرمايد: "ملاحظه نمائيد گلهای حدائق هر چند مختلف النوّع و متفاوت اللون و مختلف الصّور و الاشکالند ولی چون از يک آب نوشند و از يک باد نشو و نما نمايند و از حرارت و ضياء يک شمس پرورش نمايند آن تنوّع و اختلاف سبب ازديار جلوه و رونق يکديگر گردد. چون جهت جامعه که نفوذ کلمة الله است حاصل گردد اين اختلاف آداب و رسوم و عادات و افکار و آراء و طبايع سبب زينت عالم انسانی گردد. و همچنين اين تنوّع و اختلاف چون تفاوت و تنوّع فطری خلقی اعضاء و اجزای انسان است که سبب ظهور جمال و کمال است. و چون اين اعضاء و اجزای متنوّعه در تحت نفوذ سلطان روح است و روح در جميع اعضاء و اجزاء سريان دارد و در عروق و شريان حکمران است. اين اختلافات و تنوّع مؤيّد ائتلاف و محبّت است و اين کثرت اعظم قوّه وحدت، اگر حديقه ای را گلها و رياحين و شکوفه و ثمار و اوراق و اغصان و اشجار از يکنوع و يک لون و يک ترکيب و يک ترتيب باشد به هيچ وجه لطافتی و حلاوتی ندارد. ولکن چون از حيث الوان و اوراق و ازهار و اثمار گوناگون باشد هر يکی سبب تزئين و جلوه سائر الوان گردد و حديقه انيقه شود و در نهايت لطافت و طراوت و حلاوت جلوه نمايد و همچينين تفاوت و تنوّع افکار و اشکال و آراء و طبايع و اخلاق عالم انسانی چون در ظلّ قوّه واحده و نفوذ کلمه وحدانيّت باشد در نهايت عظمت و جمال و علويّت و کمال ظاهر و آشکار شود. اليوم جز قوّه کليّه کلمة الله که محيط بر حقائق اشياء است عقول و افکار و قلوب و ارواح عالم انسانی را در ظلّ شجره واحده جمع نتواند ...."

تعاليم حضرت بهاءالله در وهله اوّلی با هر نوع فکر محدود و تنگ نظری و تعصّب مخالف است. هر گاه مرامهای متداول و مؤسّسات ديرينه و مفاهيم اجتماعی و عقائد مذهبی نتواند رفاه و سعادت قاطبه نوع انسان را ترويج نمايد و هر گاه نتواند برفع حوائج و نيازهای بشری که پيوسته به سوی تکامل در حرکت است رفع نمايد چه بهتر که آنها را به يک سو افکنيم و به طاق نسيانشان اندازيم و از زمره عقائد متروکشان شمريم زيرا جهان محکوم به قانون کون و فساد و ترکيب و تحليل است لهذا آن قواعد و عقائد نيز از تغيير و تبديل و کون و فساد که دامن همه را می گيرد مستثنی نيست. از اين گذشته هر قانونی و هر مکتب سياسی و اقتصادی فقط برای آن خلق شده که حافظ منافع بشری من حيث المجموع باشد و برای آن نيست که بشر برای حفظ آنها فدا شود.

**اصل وحدت عالم انسانی**

نبايد اشتباه شود که اصل وحدت عالم انسانی که محور جميع تعاليم حضرت بهاءالله است صرفاً منبعث از اظهار احساساتی ناسنجيده و بيان اميدی مبهم و نارسا نيست و نبايد آنرا منحصراً ناشی از آرزوی احياء روح اخوّت بشری و خيرخواهی بين مردم انگاشت و هدفش را فقط در اين دانست که بين افراد بشر و ملل و اقوام تعاون و تعاضدی حاصل گردد بلکه مقصدش بسيار برتر و دعويش بسيار عظيم تر از آنست که حتّی پيامبران پيشين مجاز به اظهارش بوده اند. پيامش فقط متوجّه افراد نيست بلکه به روابط ضروريّه ای نيز مربوط ميشود که ممالک و ملل را به هم پيوند ميدهد و عضو يک خانواده بشری می نمايد و چنان نيست که فقط مرامی را اعلان کرده باشد بلکه با تشکيلات و مؤسّساتی پيوستگی ناگسستنی دارد که قادر است اصل وحدت عالم انسانی را تجسّم بخشد و صحّت و اعتبارش را نمايان و تأثير و نفوذش را جاودان می کند و نيز مستلزم آنست که در بنيان جامعه کنونی تغييراتی حياتی (ارگانيک) صورت پذيرد که شبهش را چشم عالم نديده است. اين اصل متضمّن مقابله ای دليرانه و عمومی با معيارهای پوسيده افکار و مرامهای ملّی است که هر چند در زمان خود لازم و مجری بوده اند ولی حال به تقدير پروردگار جای خود را به مبانی اعتقادی تازه ای داده که اساساً با اصول عقائد سابق متفاوت و از جميع آنها برتر است. بلی اصل وحدت عالم انسانی خواهان تجديد بنيان جامعه و طالب خلع سلاح کشورهای متمدّن جهان است. جهانی که به مانند هيکلی زنده در جميع جنبه های اصل حياتش، در نظم سياسيش، آمال روحانيش، تجارت و اقتصادش، خطّ و زبانش متّحد باشد و در عين حال کشورهای عضو آن حکومت متّحده جهانی بتوانند آزادانه خصائص ملّی خود را حفظ کنند.

خلاصه، وحدت عالم انسانی نماينده و نشانه تحقّق تکامل نوع بشر در اين جهان است اين تکامل با حيات خانواده شروع شد و متعاقباً به اتّحاد قبيله و بعد به وحدت حکومت در يک شهر و سپس به نظام کشورهای مستقل ارتقاء جست.

بهمچنين اصل وحدت عالم انسانی که حضرت بهاءالله اعلان فرموده با خود اين دعوی را به کمال تأکيد همراه دارد که وصول به اين هدف عظيم که مقصد نهائی در تکامل جامعه انسانی است، نه فقط امری است ضروری و لازم، بلکه حتمی و يقين الوصول و قريب الوقوع است و هيچ قوّه ای نيز جز قوّه الهيّه نميتواند تحقّق چنان مقصد اعلائی را ميسّر سازد. آثار اوليّه تحقّق چنين مقصد ارجمندی را ميتوان در مساعی معقول و سنجيده و شروع مجهوداتی مشاهده کرد که پيروان رسمی امر حضرت بهاءالله در حدّ توانائی خود و با وقوف کامل بر عظمت دعوت حضرت بهاءالله و با اگاهی بر اصول عاليّه نظم اداريش به منظور تأسيس ملکوت الهی بر بسيط زمين مبذول ميدارند و تجليّات غير مستقيمش را نيز ميتوان در ترويج تدريجی روح اخوّت و اتّحادی که خود بخود از ميان آشفتگی جامعه از هم گسيخته کنونی برخاسته ملاحظه نمود.

چه شورانگيز است مطالعه تاريخ تحوّل و توسعه چنين مقصد اعلائی که پيوسته بايد هر چه بيشتر مطمح نظر کسانی قرار گيرد که زمام سرنوشت مردمان و ملل جهان را در دست خود دارند. مفهوم اتّحاد جهانی در نزد ممالک و حکوماتی که تازه از ميان هرج و مرج عصر آشفته ناپليونی برخاسته بودند و مساعی و افکارشان غالباً معطوف به آن بود که چگونه حقّ خويش را در استقلال کشورشان باز يابند و يا به تأمين وحدت ملّی خويش پردازند امری مستبعد بل محال مينمود. فقط وقتی که نيروهای مليّت طلبی(ناسيوناليزم) اساس اتّحاد مقدّس را که مانع راه آنها بود برانداختند فکر امکان نظمی جهانی که قلمروش برتر از مؤسّسات جديد التأسيس سياسی آنروز بود قوّت گرفت. ولی پس از جنگ جهانی اوّل اوضاع دگرگون شد و مروّجان وطن پرستی غرور انگيز آنزمان به تخطئه چنان نظمی پرداختند و آنرا عقيده مضرّ و خطرناکی شمردند زيرا به عقيده ايشان اعتقاد داشتن به نظمی جهانی سبب ميشد که وفاداری به اصولی را که ادامه حيات ملّيشان وابسته بدان بود تضعيف نمايد. و با همان شدّت و حدّتی که اعضاء اتّحاد مقدّس می کوشيدند که روح مليّت طلبی را در مللی که از يوغ ناپليون رها شده بودند نابود نمايند. اين قهرمانان طرفدار حاکميّت ملّی نيز با همان شدّت و حدّت می کوشيدند و هنوز می کوشند که اصول وحدت جهانی را که بالمآل نجاتشان بسته به آن است بی اعتبار سازند.

مخالفت شديدی که طرح نابسامان پروتکل ژنو با آن مواجه گشت و استهزائی که نصيب پيشنهاد ايجاد و تشکيل کشورهای متّحده اروپا شد و شکستی که به طرح اتّحاديّه اقتصادی اروپا وارد آمد ظاهراً سبب مغلوبيّت مساعی معدودی از نفوس دور انديش خردمندی شد که از جان و دل به ترويج اين مرام مبارک و عظيم برخاسته بودند امّا نفس طرح و ارائه چنين پيشنهادهائی بايد سبب تشجيع و تشويق ما باشد زيرا دليل بر آن است که آن افکار و مفاهيم عالی در قلوب و اذهان در رشد و نمو است و از طرف ديگر چون به مساعی منظّم و حساب شده مخالفان اصل عالی وحدت عالم نظر کنيم می بينيم که همه نظير همان جنبشها و همان مبارزات شديدی است که درست قبل از تولّد ملل و ممالک بلاد غرب پديد آمد و تجديد بنای آنها را تسهيل نمود امروز هم می بينيم که شبيه همان مبارزات را با شدّت و وسعت بيشتری عليه مفهوم وحدت عالم انسانی روا ميدارند.

**اتّحاديّه عالم انسانی**

در اين مقال مثالی ميزنيم: پيش از آنکه ايالات متّحده امريکا ايجاد شود چه بسيار بودند مردمی در آن کشور که با اطمينان اظهار عقيده می کردند که برای تشکيل يک کشور فدرال در امريکا موانع به قدری زياد است که ممکن نيست جميع آنها را بر طرف ساخت. آيا فراموش کرده ايم که اين مردم همه جا به تأکيد می گفتند که منافع متضادّ و عدم اعتماد متقابل و اختلاف حکومت و عادات و رسوم که آن ايالات را از هم جدا ساخته، چنان متغاير و متضادّ است که هيچ قوّه ای، چه روحانی و چه عرفی، هرگز نمی تواند آنها را با هم متّحد و هماهنگ سازد و يا بر آنها چيره شود. ضمناً بايد به ياد آورد که مقتضيّات آنروز يعنی يکصد و پنجاه سال پيش با مقتضيّات امروز بسيار متفاوت است. در آن روزها وسائل و وسائطی که امروز بشر بر اثر ترقّيات علمی بدست آورده وجود نداشت. و بالنّتيجه تلفيق ايالات امريکای شمالی در ظلّ يک حکومت فدرال در آن ايّام مشکلتر از متّحد ساختن جامعه بشری در عصر حاضر بود. امروز وحدت يافتن جامعه بشری که به ممالک و ملل مختلف تقسيم شده در ظلّ يک اتّحاديّه جهانی بالنّسبه آسانتر است.

کسی چه ميداند شايد تحقّق چنين مفهوم و مرامی عظيم يعنی تشکيل اتّحاديّه جهانی ايجاب نمايد که بشر دچار مصائب و آلامی شديد تر از گذشته شود، چنانکه برای تشکيل حکومت ايالات متّحده امريکا نيز هيچ چيز به جز آتش دامنگير و سرکش جنگ داخلی که نزديک بود جمهوری بزرگ امريکای شمالی را به کلّی نابود سازد نمی توانست ايالات موجود آن زمان امريکا را در لهيب خويش چنان ذوب کند و بهم جوش دهد که نه تنها به واحدهای مستقلّ در يک اتّحاديّه تبديل شوند بلکه با وجود تفاوت نژاديشان بصورت يک ملّت در ظلّ يک وطن در آيند. بسيار بعيد است که چنان تحوّل اساسی و عظيم و چنان تغييرات بنيانی در جامعه امريکا جز با بروز اضطرابات و فقط از راههای ديپلماسی يا تعليم و پرورش افکار ميتوانست به وجود آيد.

**آتش امتحان**

کافی است به تاريخ خونين بشری بنگريم تا دريابيم که هيچ عاملی جز مصيبت و دردهای شديد مادّی و معنوی نتوانسته است سبب چنان تحوّلات بنيادی گردد که هر يک نقطه عطف و شاخصی در تاريخ تمدّن بشری بوده است.

اين تغييرات و تحوّلات بزرگ و دامنه دار گذشته را اگر با ديده روشن بين بنگريم در می يابيم که جميع به منزله وسائل و وسائطی بوده اند که تحوّلات و تبدّلات پر جلال و با شکوهی را که مقدّر است در اين عصر و زمان نصيب نوع انسان گردد هموار کرده اند. افسوس و دريغ که امروز فقط قوّه بليّات و مصائب است که ظاهراً ميتواند دوره جديدی را در طرز فکر مردم جهان آغاز نمايد. افسوس و دريغ که هيچ چيز به جز آتش سوزان امتحان و بليّات نمی تواند عوامل متضادّ و متخاصمی را که اجزاء مرکّبه تمدّن امروزه ماست چنان در هم ذوب نمايد و به هم جوش دهد که همه آنها را اجزاء مرکّبه يک اتّحاديّه جهانی آينده گرداند.

اين انذار حضرت بهاءالله در اواخر کلمات مکنونه است که می فرمايد: "بگو ای اهل ارض براستی بدانيد که بلای ناگهانی شما را در پی است و عقاب عظيمی از عقب ..." گويا سرنوشت فوری و غم انگيز بشر چنين است که تا از کوزه سوزان مشقّات و بليّات پاک و آماده بيرون نيايد. هرگز در قلوب رهبران جهان احساس مسئوليّتی که لازمه اين عصر نوظهور است القاء نخواهد شد.

دوباره به اين بيان حضرت بهاءالله اشاره می کنم که می فرمايد: "اذا تمّت الميقات يظهر بغتة ما ترتعد به فرائض العالم". آيا فراموش کرده ايم که حضرت عبدالبهاء تصريح فرموده که: "در مستقبل حربی شديدتر يقيناً واقع گردد."

طلوع فجر سعادت نوع انسان که درباره اش شاعران پيشين ترانه ها سروده و صاحبدلان در عالم مکاشفه مشاهده اش کرده اند وابسته به حصول وحدت عالم انسانی است يعنی امر خطيری که قدرت سياسی امپراطوری روم سبب حصولش نشد و کوشش های سرسختانه ناپلئون در اين راه به جائی نرسيد. حصول وحدت عالم انسانی سبب تحقّق و اکمال پيشگوئی انبياء گذشته می شود که فرموده اند در آن زمان شمشير به خيش بدل شود و شير و بره در يک کاشانه يباسايند. حصول وحدت عالم انسانی است که يگانه وسيله تأسيس ملکوت پدر آسمانی است که در ديانت عيسای مسيح پيش بينی شده، وحدت عالم انسانی است که يگانه راه تأسيس نظم جهانی جديد حضرت بهاءالله است. نظمی که جلوه ای از جلال و عظمت ملکوت ابهی را بر بسيط غبراء نمايان می سازد.

در خاتمه مقال بايد بگويم که دعوت وحدت عالم انسانی را که اساس سلطنت روحانی عمومی حضرت بهاءالله است هرگز نبايد با آنچه گذشتگان از روی خير انديشی و اميدهای واهی گفته اند مشابه دانست. دعوت حضرت بهاءالله صرفاً ندائی نيست که در زمان اسارتش در مقابل دو سلطان مستبدّ مقتدر شرق يکّه و تنها اعلان فرمود بلکه دعوتش هم شامل انذار و اخطاری است و هم حاوی مژده و بشارتی: اخطار به اينکه نجات اين جهان محنت زده تنها در اجابت آن دعوت ميسّر گردد و بشارت به اينکه تحقّقش بزودی در اين عالم امکان بوقوع خواهد پيوست.

آن ندای وحدت عالم انسانی در وقتی مرتفع شد که در هيچ کجای عالم کسی جدّاً بدان نمی انديشيد، امّا چون حضرت بهاءالله بقوّه آسمانی در آن ندا روحی جديد دميد روز به روز قوّت گرفت و اينست که حال مشاهده می کنيم که هر روز عدّه بيشتری از خردمندان جهان نه تنها آن وحدت را ممکن الحصول می شمارند بلکه آنرا لازم و نتيجه عوامل و قوائی می بينند که امروز در جهان بکار افتاده است.

منادی يزدانی

يقين است جهان امروز که از اثر پيشرفت بسيار سريع علوم مادّی و از توسعه عمومی صناعت و تجارت به هيکل زنده واحد پيچيده ای تبديل گشته در ورطه تمدّن مادّی زير فشار قوای اقتصادی دست و پا ميزند. در چنين جهانی لازم و واجب است که حقايق مکنونه در هويّت ظهورات سابقه با زبانی نوين بيان شود و با ندائی گويا مطابق حوائج اين زمان اعلام و اعلان گردد. و چه ندائی گوياتر از ندای حضرت بهاءالله مظهر الهی در اين زمان، قادر است که هيئت اجتماعيّه را ديگرگون سازد. اين ندائی است که قلوب مردمانی را که به ظاهر مختلف و آشتی ناپذير بودند التيام بخشيد و تلفيق نمود و در زمره پيروانش در تمام جهان در آورد.

و هيچ کس جز معدودی نمی تواند منکر اين حقيقت باشد که وحدت عالم انسانی، يعنی اين مفهوم پر قدرت عظيم، در اذهان مردمان به سرعت جوانه ميزند و در حمايتش صدای مردمان از هر طرف بلندتر می گردد و خواصّ برجسته اش در وجدان زمامداران تبلور و تجسّمی بيشتر می گيرد. هيچ کس جز آنکه قلبش را زنگار تعصّب گرفته نمی تواند منکر گردد که آن مفهوم عظيم وحدت عالم انسانی در مراحل ابتدائی و ساده اش در قالب تشکيلات جهانی پيروان حضرت بهاءالله تجسّم يافته است. پس ای همکاران عزيز بر ماست که با نظری روشن و همّتی بلند برخيزيم و در بنای بنيانی مجاهدت نمائيم که اساسش را حضرت بهاءالله در دلهای ما نهاده است و بر ماست که از روال عمومی حوادث اخيره، هر چند تاريک و ناگوار به نظر آيد تاب و توان گيريم و اميدوار گرديم و از دل و جان دعا نمائيم تا جمال يزدانی آن مقصد آسمانی را که اعظم نتيجه ذهن وقّاد حضرت بهاءالله و ابهی ثمره تمدّن اهل عالم است هر چه زودتر در عالم امکان تحقّق بخشد. ای کاش صدمين سال اظهار امر حضرت بهاءالله با آغاز چنين عصر درخشانی در تاريخ عالم انسانی مقارن باشد.

۲۸ نوامبر ۱۹۳۱